

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۲، ویژه علوم سیاسی

تحولات اخیر خاورمیانه و فرصت‌های محیط امنیتی ایران

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۳/۶/۴

عباس مکرمی *

چکیده

خاورمیانه، منطقه مهمی است که امنیت و ثبات در آن، از سویی ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با نظام جهانی داشته و از سوی دیگر، محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر مستقیم قرار می‌دهد؛ از این رو، بررسی تحولات اخیر در آن و نیز تأثیرات عوامل بیرونی بر آن، اهمیت و نقش بسزایی در بررسی محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران دارد. در مقاله حاضر سعی شده است تا با نگاهی به این تحولات - از فروپاشی شوروی تا انقلاب‌های عربی - فرصت‌های به وجود آمده برای ارتقای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: تحولات اخیر، خاورمیانه، محیط امنیتی ایران، فرصت‌ها.

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱م، خاورمیانه اهمیت به مراتب بیشتری در نظام بین‌الملل پیدا کرد و با تنگ شدن میدان رقابت‌های استراتژیک در نقاط گوناگون جهان در سایه این فروپاشی، این منطقه به دلیل موقعیت ممتاز و یگانه خود، مورد توجه ویژه تنها ابرقدرت موجود یعنی آمریکا و سایر قدرت‌ها در نظام بین‌الملل قرار گرفت.

حوادث و اتفاقات مهمی که پس از این فروپاشی رخ داد، باعث گردید تا ایالات متحده با محدودیت‌های کمتری در خاورمیانه به بازی بپردازد و از این رو توانست دست به اقداماتی در این زمینه زده و حضور خود را در این منطقه گسترش دهد. این اقدامات که پس از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر به وقوع پیوست، با حمله به افغانستان آغاز و با اشغال عراق و موج بیداری اسلامی، به اوج خود رسید.

صرف نظر از تهدیداتی که این تحولات برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده، فرصت‌های نو و موقعیت‌های مناسب جدیدی نیز فراروی ایران به وجود آمده است که به ارتقای محیط امنیتی آن، کمک خواهد کرد.

در این مقاله، به دنبال آن هستیم تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به گوشه‌ای از مهم‌ترین این تحولات اشاره کرده و به آنها از منظر فرصت‌هایی که برای محیط امنیتی ایران به وجود آورده‌اند، نگرسته شود و در نهایت چنین نتیجه‌گیری شده است که در صورت توجه به این فرصت‌ها و اتخاذ رویکردهای درست و سیاست‌های صحیح در قبال هر یک، می‌توان به ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران و بهبود موقعیت استراتژیک آن در منطقه، کمک

کرد. تحولات مورد بررسی در این مقاله عبارتند از: سقوط دولت‌های مخالف ایران در محیط مجاور (اتحاد جماهیر شوروی، طالبان در افغانستان و حزب بعث در عراق)؛ طرح خاورمیانه بزرگ؛ بیداری اسلامی و تحول در ساختارهای حکومتی منطقه و تقویت محور مقاومت.

۱. سقوط دولت‌های مخالف ایران در محیط مجاور و فرصت‌ها

شاید بتوان مهم‌ترین فرصتی که تحولات اخیر در خاورمیانه، برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده است را سقوط دولت‌هایی دانست که در همسایگی و محیط مجاور ایران بودند؛ دولت‌هایی که سیاست‌های آنان، در تضاد و تقابل شدیدی با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران بوده و همواره محیط امنیتی ایران را مورد تهدید و چالش قرار می‌دادند. این سقوط‌ها به ترتیب عبارتند از:

۱-۱. فروپاشی دولت اتحاد جماهیر شوروی

فروپاشی شوروی، با تغییر و تحولات عظیمی در صحنه بین‌الملل و نیز خاورمیانه، همراه بوده است. از جمله این تحولات، می‌توان به ماهیت دگرگون‌شونده نظام توزیع قدرت در سطح جهانی از حالت دو قطبی به چند قطبی، تغییرات نوین ژئوپلیتیکی و شکل جدید مناسبات منطقه‌ای، اهمیت یافتن بیشتر عنصر اقتصادی به جای عنصر ایدئولوژیک و نظامی در روابط کشورها، افزایش تعداد بازیگران دولتی در مجامع بین‌المللی و مهم‌تر از همه، پررنگ شدن نقش قومیت و خرده ناسیونالیسم و آثار آن بر امنیت ملی کشورهای همسایه با شوروی سابق، اشاره کرد (برزگر، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹).

با این حال، شاید بتوان گفت که مهم‌ترین تحولی که فروپاشی شوروی در منطقه خاورمیانه به وجود آورد، آن بود که باعث گردید تا مهم‌ترین تهدید نظامی ایران در منطقه

برطرف شود. هرچند جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی خود را بر پایه شعار «نه غربی نه شرقی» مبتنی ساخته بود، اما همسایگی آن با یک ابرقدرت طی دوره جنگ سرد، تأثیرات بسزایی بر سیاست خارجی این کشور گذاشته و آن را ناخواسته در چارچوب رقابت میان ابرقدرت‌های شرق و غرب وارد ساخته بود. اساساً اتحاد سابق ایران با آمریکا در زمان شاه، به طور عمده به سبب نگرانی این کشور از تهدید شوروی نسبت به امنیت خود بوده و فروپاشی شوروی، این تهدید عمده را از میان برد و ایران نه تنها دیگر از سوی کشور شوروی سابق و روسیه جدید، احساس تهدید نمی‌کرد، بلکه زمینه گسترش مناسبات دو کشور در دهه ۱۹۹۰م و حتی شکل‌گیری نوعی اتحاد استراتژیک میان آن‌ها، فراهم گردید.

از این رو، مهم‌ترین فرصتی که این فروپاشی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد، آن بود که احتمال درگیری نظامی ایران در دهه ۱۹۹۰م در منطقه آسیای مرکزی - قفقاز، بسیار پایین آمد؛ زیرا از سویی ایران از لحاظ قدرت، چه در بعد نظامی و چه در بعد نرم‌افزاری آن بر کشورهای منطقه به جز روسیه، برتری داشت و در نتیجه این کشورها برای ایران، تهدید نظامی محسوب نمی‌شدند. از سوی دیگر، با توجه به تجربه جنگ هشت ساله ایران با عراق، امکان این که کشورهای منطقه برای آغاز یک جنگ تصمیم‌گیری نمایند، وجود نداشت. از این رو کلیه کشورهای منطقه در این دهه، خواهان ثبات به عنوان پیش‌شرط توسعه بودند.

اما با این حال، حضور قدرت‌های خارجی و رقیب ایران در منطقه مانند ترکیه، آمریکا و اسرائیل و همچنین سیاست خارجی ایالات متحده مبنی بر «مهار جدید» که بر پایه مهار ایران مبتنی بود، تهدیدات امنیتی عمده‌ای را برای ایران در برداشت. تأسیس پایگاه‌های نظامی در برخی از کشورهای منطقه و به ویژه پیمان‌های نظامی - دفاعی کشورهای منطقه با ایالات متحده آمریکا، می‌توانست موجب تهدید جدی نظامی برای ایران باشد. از این رو جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با این تهدیدات و بخصوص مقابله با سیاست مهار جدید آمریکا در

منطقه، به روسیه نزدیک شد. ایران در دهه ۱۹۹۰م، سعی کرد مناسبات خود با روسیه را تقویت نماید، زیرا روسیه افزون بر این که می‌توانست به عنوان اهرمی در مقابل آمریکا مورد استفاده قرار گیرد، مهم‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات مورد نیاز ایران نیز بود. همچنین ایران می‌توانست از یک سو به عنوان کانالی برای نزدیکی به روسیه و نفوذ در جهان اسلام به ویژه در خلیج فارس، عمل نماید و سوی دیگر، شریک تجاری خوبی برای این کشور باشد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳، ص ۶۲۲).

شکل‌گیری محور ایران- روسیه- ارمنستان، در مقابل محور آمریکا- ترکیه- آذربایجان (و اسرائیل)، فرصت تازه دیگری بود که برای ایران به وجود آمد؛ زیرا پس از این فروپاشی، از سویی، همکاری‌های ایران و روسیه تقویت گردید و از سوی دیگر، نوعی ائتلاف میان روسیه و ارمنستان برقرار شد. همچنین مناسبات ایران و ارمنستان در مقابل آذربایجان، تقویت گردید و ایران در منازعه ناگورنو- قره‌باغ تا حدی از ارمنستان حمایت کرد. شکل‌گیری این اتحاد سه‌گانه، به طور عمده برای مقابله با نفوذ ترکیه در منطقه بود که هم روسیه و هم ایران با آن مخالف بودند.

فروپاشی شوروی و شکل‌گیری دولت‌های جدید در آسیای مرکزی- قفقاز، فرصت‌های اقتصادی بسیار خوبی را نیز برای کشورهای مختلف از جمله ایران، فراهم ساخت؛ زیرا پس فروپاشی، رقابت میان دولت‌ها و شرکت‌های چند ملیتی برای نفوذ در منطقه آغاز گردید. به ویژه این که منابع عظیم نفت و گاز منطقه، به عنوان خلیج فارس دوم، بسیار جذاب به نظر می‌رسید. بر اساس یک تخمین، منطقه دارای حداقل ۱۰۰ میلیارد بشکه ذخایر نفت می‌باشد که به غیر از خلیج فارس، از همه مناطق نفت‌خیز دیگر جهان بیشتر است. ایران نه تنها می‌توانست در سرمایه‌گذاری‌های منابع گاز و نفت مشارکت داشته باشد، بلکه اقتصادی‌ترین راه برای انتقال لوله‌های منابع انرژی بود (همان، ص ۶۲۴). از سوی دیگر، منطقه آسیای

مرکزی- قفقاز بازار بسیار گسترده‌ای برای کالاهای ایرانی محسوب می‌گردید. از این‌رو، ایران تلاش کرد حضور اقتصادی خود در منطقه را تقویت کند که البته این حضور به علت سیاست آمریکا مبتنی بر «همه چیز بدون ایران» تا حد زیادی با مشکل مواجه گردید.

از سوی دیگر، از آنجا که عبور خط لوله گاز و نفت از مسیرهای غیر ایران، بزرگ‌ترین تهدید اقتصادی برای کشور محسوب می‌شد، ایران برای دستیابی به فرصت‌های جدید، باید تلاش می‌کرد تا چنین اتفاقی صورت نگیرد. غیر از ایران به عنوان مسیر جنوبی، مسیرهای دیگر عبارت بودند از مسیر شمال (روسیه)، مسیر غرب (آذربایجان، ارمنستان، ترکیه و گرجستان)، مسیر شرق (چین) و مسیر جنوب شرقی (افغانستان و پاکستان). آمریکا تمایلی به این که روسیه به عنوان مسیر لوله‌های انرژی درآید، نداشت. برای این کشور، ابتدا مسیر غرب و سپس مسیر جنوب شرقی مطرح گردید. ایران در عرصه آذربایجان- ترکیه از یک سو و افغانستان- پاکستان، درگیر خنثی‌سازی سیاست مهار آمریکا گردید. از سوی دیگر، منابع عمده نفت در خزر به سبب عدم نهایی شدن وضعیت حقوقی آن، صاحب مشخصی نداشت و مورد منازعه بود. ادامه این منازعه، به نفع ایران بود، زیرا به سبب نامشخص بودن رژیم حقوقی دریای خزر، شرکت‌های نفتی در عقد قرارداد سرمایه‌گذاری، سرگردان می‌ماندند (همان).

در یک نگاه کلی به مسئله فروپاشی شوروی، می‌توان به این نتیجه دست یافت که این امر، نه تنها حذف تهدید عمده نظامی و ایدئولوژیک در مرزهای شمالی ایران را در پی داشت، بلکه فرصت‌های جدیدی را نیز برای آن به وجود آورد. از جمله آنکه در شرایط نوین، ایران می‌تواند روابط جدید امنیتی سیاسی با همسایگان جدید خود ایجاد نماید. از لحاظ امنیتی، تهدید ارتش شوروی، به فاصله دورتر و مطمئن‌تری عقب رانده شده و در کل، رابطه عدم تقارن قدرت بین ایران و همسایه قدرتمند شمالی آن، به نفع ایران تغییر کرده و برای اولین بار در تاریخ جدید، ایران نسبتاً از همسایگان شمالی خود، قدرتمندتر شده است و جمهوری‌های

تازه استقلال یافته، می‌کوشند تا با برقراری روابط نزدیک و حسنه با ایران، از آن به عنوان اهرم تعادلی برای حفظ موقعیت خود در برابر روسیه، استفاده نمایند و در واقع، شرایط جدید، موقعیت خاصی به ایران بخشیده است؛ بدین معنی که علاوه بر منافع امنیتی در جنوب و سواحل خلیج فارس، بعد تازه‌ای از منافع ملی را نیز در شمال پیدا کرده و بدین ترتیب، بر عمق استراتژیک ایران، افزوده شده است (برزگر، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲).

از لحاظ سیاسی نیز دولت ایران می‌تواند روابط جدید سیاسی و دیپلماتیک مناسبی با همسایگان خود ایجاد کرده و بدین ترتیب، سیاست تحمیلی غرب مبنی بر انزوای ایران را ناکام گذارده و با گسترش روابط اقتصادی با این کشورها و کسب بازارهای جدید برای کالاهای مصرفی خویش، سعی در تقویت بنیه اقتصادی خود نماید. همچنین موقعیت ترانزیتی به دست آمده در نتیجه این تغییر و تحولات، می‌تواند منشأ همبستگی و ادغام‌پذیری اقتصادی و تجاری بین ایران و کشورهای تازه تأسیس شمالی باشد. در نهایت از لحاظ فرهنگی نیز، امکان احیای مجدد روابط با مردمانی که با ایرانیان، مشترکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و زبانی فراوانی دارند، پدید آمده است (رک. همان).

در نهایت، با توجه به آنچه گفته شد، شاید بتوان در این مقطع زمانی، روابط ایران و روسیه را نوعی اتحاد استراتژیک نامید که این اتحاد، در کنار روابط حسنه با همسایگان جدید، فرصت‌های مناسبی را برای جمهوری اسلامی ایران در راستای ارتقای محیط امنیتی و تأمین منافع ملی آن، به وجود آورده است. زیرا به نظر می‌رسد این روابط، می‌تواند روابطی همکاری‌جویانه و متقابل باشد.

۱-۲. سقوط دولت طالبان در افغانستان

سقوط دولت طالبان در همسایگی ایران، فرصت تازه دیگری برای جمهوری اسلامی ایران، محسوب می‌گردد. آنچه مسلم است، این است که حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، پس از آمریکا، بیشترین تأثیر را بر محیط امنیتی شرق و شمال شرقی و شمال ایران، یعنی آسیای مرکزی و قفقاز، بر جای گذاشت. دلیل آن نیز، تصور سرچشمه گرفتن این حملات، از افغانستان و محق بودن آمریکا در واکنش به آن، بر اساس اصل دفاع مشروع از خود بود. واکنش آمریکا به این حملات، به شکل‌گیری یک ائتلاف بین‌المللی علیه القاعده به عنوان عامل حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و طالبان به عنوان حامی اصلی آن و جنگ علیه این دو، منجر گردید.

پیامدهای امنیتی این جنگ تاکنون عبارت بوده‌اند از: حضور مستقیم نظامی آمریکا و نیروهای ناتو در افغانستان و آسیای مرکزی؛ از بین رفتن سلطه طالبان و القاعده بر افغانستان - نیرویی که از طرف ایران و کشورهای آسیای مرکزی و روسیه، به عنوان تهدیدی بسیار جدی تلقی می‌شد؛ شکل‌گیری دولت فراگیر در افغانستان، که خواست ایران و کشورهای آسیای مرکزی نیز بود و استقرار نیروهای چند ملیتی در افغانستان و ایجاد ثبات نسبی در این کشور.

محیط امنیتی آسیای مرکزی تا خروج شوروی از افغانستان و سپس فروپاشی شوروی، تحت نفوذ و سلطه امپراتوری‌های مختلفی بوده و هر از چندگاهی، بین امپراتوری‌ها، دست به‌دست، می‌گشت. امپراتوری‌های چین، ایران، عثمانی و روسیه تزاری و کمونیستی، همگی برای مدتی این منطقه را تحت نفوذ و گاهی سلطه خود داشتند که آخرین آن‌ها، اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۹۱م فروپاشید و کشورهای این منطقه، مستقل شدند. اما در واقع این منطقه به لحاظ امنیتی، دچار نوعی خلاء قدرت گشت، زیرا هیچ یک از کشورهای تازه استقلال یافته،

از قدرت و سازماندهی نظامی کافی برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی خود، برخوردار نبودند و کشورهای مختلف از جمله چین، روسیه، ایران، پاکستان، ترکیه و آمریکا، کم‌وبیش در صدد پر کردن این خلاء قدرت، برآمدند (سنیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۵).

در همین راستا، روسیه تلاش نمود تا با ایجاد سازمان کشورهای مشترک‌المنافع و سپس پیمان امنیت دسته جمعی، این خلاء را پر نماید. اما ناکامی در این راه به دلیل سوء ظن و بی‌میلی کشورهای منطقه نسبت به همکاری با روسیه، این کشور را بر آن داشت تا با مشارکت دادن چین در قالب پیمان شانگهای در منطقه، از این سوء ظن‌ها کاسته و در عین حال، موقعیت خود را حفظ نماید. ایران، ترکیه و پاکستان نیز سعی نمودند برای پر کردن این خلاء قدرت، از راه اقتصادی وارد شده و در این راستا، کشورهای آسیای مرکزی، آذربایجان و افغانستان را به عضویت اکو درآورند. اما ناهماهنگی و رقابت میان اعضای اصلی، به ویژه افغانستان، مانع از ایفای نقش قابل توجه این سازمان در منطقه شد (همان).

آمریکا نیز به دلیل توجه به تحولات اروپا، خاورمیانه، خلیج فارس و شرق آسیا، ابتدا توجه چندانی به خلاء قدرت ناشی از خروج شوروی از افغانستان و سپس خروج نسبی آن از آسیای مرکزی، ننموده و افغانستان را به حال خود رها کرده بود و این کشور، به عرصه رقابت گروه‌های داخلی و قدرت‌های منطقه‌ای، تبدیل شده بود و این رقابت، تقریباً به سود ایران و نیروهای طرفدار آن، ادامه داشت. اما از اواسط دهه ۱۹۹۰م که آمریکا سیاست مهار ایران را در پیش گرفت، افغانستان، مجدداً جایگاه خود را، این بار در سیاست مهار ایران بازیافت.

تلاش برای تضعیف ایران، آمریکا را بر آن داشت تا توجه سیاست امنیتی جمهوری اسلامی را به شرق این کشور که همواره حیات خلوت آن به شمار می‌رفت، معطوف نماید. برای این منظور، بایستی ایران با یک نگرانی امنیتی جدی در شرق مواجه می‌شد. امارات متحده عربی و عربستان نیز که پس از تضعیف عراق، خود را در برابر ایران، تنها می‌دیدند، در

تضعیف ایران و معطوف داشتن توجه آن به مناطقی غیر از خاورمیانه و خلیج فارس، با آمریکا منافع مشترک داشتند و آمریکا که سیاست خود را در روند صلح خاورمیانه، شکست خورده می‌دید، در جستجوی راهی برای جبران این شکست بود.

علاوه بر این، شرکت‌های نفتی آمریکا، امتیازاتی در حوزه‌های نفتی آسیای مرکزی کسب کرده بودند و در جستجوی راهی برای انتقال انرژی به بازار فروش بودند. مجموعه این شرایط، باعث شد تا اطلاعات و پشتوانه لجستیکی پاکستان، طلاب مدارس مذهبی مورد حمایت عربستان، حمایت مالی عربستان و امارات و حمایت تسلیحاتی آمریکا، دست به دست هم داده و برای مهار ایران و دستیابی به منابع انرژی آسیای مرکزی، تلاش نمایند و بدین وسیله گروه «طالبان»، شکل گرفت. در راستای این سیاست، مناطق جنوب و غرب افغانستان، به سرعت به اشغال نیروهای طالبان درآمد و مذاکره بین شرکت‌های نفتی و طالبان برای انتقال خطوط لوله از غرب افغانستان، آغاز گشت (همان، ص ۱۰۷).

اما صفتی که در برابر این سیاست، متشکل از ایران، هند، کشورهای آسیای مرکزی و روسیه برای حمایت از جبهه شمال افغانستان شکل گرفت، باعث شد تا برخلاف سال‌های اولیه، پیشروی طالبان که از تفکرات رادیکال و سلفی‌گری تندی برخوردار بوده و تهدیدی بالقوه برای امنیت جمهوری اسلامی ایران، به شمار می‌رفت، به کندی صورت پذیرد. این صفتی که در مقابل سیاست آمریکا شکل گرفته بود، عملاً به یک بن بست استراتژیک در منطقه منجر گردید و منطقه، جنبه امنیتی به خود گرفت.

با کشته شدن احمدشاه مسعود به عنوان سمبل مقاومت در برابر طالبان به دست تروریست‌های القاعده که در آخرین روزهای قبل از ۱۱ سپتامبر صورت گرفت، انتظار می‌رفت طالبان بتوانند بر کل افغانستان مسلط شوند و محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران که دارای مرز مشترک طولانی با افغانستان است، به طور جدی و بالفعل، با تهدید، چالش و مخاطره،

مواجهه شود. اما حوادث ۱۱ سپتامبر، صف‌بندی پیشین کشورهای منطقه را متحول و محیط امنیتی شرق و شمال شرقی ایران را به کلی دگرگون ساخت. حوادث ۱۱ سپتامبر، باعث شد تا به یک باره تمامی نیروهایی که تا چندی پیش، علیه یکدیگر صف‌بندی کرده بودند، در کنار هم قرار گرفته و صحنه بازی در افغانستان و آسیای مرکزی، دچار تحولات اساسی شود و تأثیر آن، تا محیط امنیتی دریای خزر و قفقاز گسترش یابد.

عربستان، پاکستان و امارات عربی متحده که حامیان اصلی طالبان بودند، شناسایی خود از طالبان را پس گرفته و به همکاری با ائتلاف ضد تروریسم که توسط آمریکا برای سرکوبی طالبان و القاعده، پس از حمله به افغانستان، شکل گرفته بود، پرداختند. ایران، روسیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی نیز کم‌وبیش به این ائتلاف پیوستند و به این ترتیب، یک بازی نسبتاً طولانی، به کلی دگرگون گردید. این حمله، در روز هفتم اکتبر ۲۰۰۱م آغاز شد و کابل در دوازدهم نوامبر، به دست نیروهای آمریکایی و همراهانشان افتاد و بدین‌سان، یکی از مهم‌ترین رقبای ایدئولوژیک ایران در همسایگی مرزهای شرقی که مسائل امنیتی مهمی را در استان‌های هم‌مرز به بار آورده بود، کنار زده شد.

آنچه شکست و نابودی طالبان را برای ایران به عنوان فرصت تعریف می‌کند، توجه به تفکرات رادیکال و سلفی این گروه می‌باشد که در صورت تسلط آنان بر افغانستان، باعث بروز مشکلات و تهدیدات بسیاری برای محیط امنیتی ایران می‌گردد.

ملا محمد عمر رهبر طالبان، اعلام کرده بود که شیعیان، چیزی بین کفار و مسلمانان هستند. به ادعای طالبان، شیعیان بدعت‌گذارانی هستند که می‌توان آنان را برای عقاید مذهبی‌شان، مورد آزار و اذیت و حتی قتل قرار داد. گروه طالبان همچون «جمعیت علمای پاکستان» و وهابیون، با رافضی خواندن شیعیان، آنان را از همه حقوق شهروندی، محروم می‌ساختند. کشتار شیعیان در پاکستان به دست «سپاه صحابه» و در افغانستان به دست

طالبان، گواه برداشت ویژه آن‌ها از دین اسلام است. این رویکرد، خواه‌ناخواه ایران را به عنوان بزرگ‌ترین کشور شیعی جهان، به چالش می‌خواند. از سوی دیگر، از آنجا که طالبان گروهی پشتون بودند، مصمم شده بودند که زبان فارسی یا فرهنگ ایرانی را یکسره در افغانستان ریشه کن سازند (شجاع، ۱۳۸۶، ص ۳۳).

توجه به این نکته ضرورت دارد که تداوم جنگ داخلی و بی‌ثباتی در افغانستان، موجب تهدیدهای جدی امنیتی برای ایران گشته و ایران و طالبان را تا آستانه جنگ، پیش برده بود. مهم‌ترین علت این امر، علاوه بر حمایت پاکستان، عربستان، امارات و آمریکا از طالبان، نگرانی ایران از تسلط این گروه بر افغانستان و سیاست‌های این گروه در کشتار شیعیان بود. قتل عام شیعیان در مزار شریف و همچنین شهادت نه ایرانی توسط نیروهای طالبان، روابط ایران و طالبان را وارد مرحله بحرانی نموده بود. این امر نه تنها نشان دهنده تهدید امنیت ملی ایران بود، بلکه موجب آزرده‌گی خاطر مقامات و مردم ایران را نیز فراهم ساخته بود.

بر این اساس، قدرت گرفتن طالبان در افغانستان، نگرانی‌های امنیتی فراوانی را برای جمهوری اسلامی ایران، به وجود آورده بود که می‌توان دلایل متعددی را برای آن، برشمرد. نخست مسأله آوارگان و پناهندگان افغانی بود. ایران حدود ۲ میلیون افغانی را در خود جای داده بود و تلاش فراوانی می‌کرد تا این آوارگان به تدریج به کشور خود بازگردند. تفوق طالبان در افغانستان، نه تنها می‌توانست آوارگان جدیدی را خلق کند، بلکه با افزایش بی‌ثباتی در افغانستان، موجب خنثی شدن سیاست ایران در بازگشت مهاجران می‌گردید. دوم این که ایران نمی‌توانست نسبت به کشتار وحشیانه شیعیان افغانستان، توسط نیروهای طالبان و بعضاً پاکستان، بی‌تفاوت باشد. بر اساس گزارش‌های موثق بین‌المللی، حدود ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ شیعه توسط طالبان در افغانستان، کشته شدند و ایران به عنوان بزرگ‌ترین کشور شیعی، باید در این امر مداخله می‌نمود و در نتیجه این مسأله تهدیدی جدی برای جمهوری اسلامی ایران،

محسوب می‌گشت. سوم این که مرز ۸۵۰ کیلومتری ایران با افغانستان، به اندازه‌ای دارای منافذ متعدد بود که موجب می‌گشت قاچاق مواد مخدر از افغانستان به ایران و سپس به اروپا، به راحتی امکان‌پذیر باشد و به سبب اقتصاد آشفته افغانستان، طالبان سعی می‌کرد از طریق قاچاق مواد مخدر، به منابع مالی مورد نیاز، دست پیدا کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳، ص ۶۴۱).

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل نگرانی ایران از بی‌ثباتی افغانستان و در نتیجه مخالفت با طالبان، صیغه امنیتی و اقتصادی داشت. به عبارت دیگر، منافع امنیت ملی و اقتصادی، موجب شد ایران به مخالفت جدی با طالبان بپردازد زیرا از یک سو ایران می‌توانست ناخواسته وارد نبردی دیگر در منطقه در مرزهای شرقی خود گردد که موجب تضعیف موقعیت ایران می‌شد و این خواسته دشمنان ایران، به ویژه آمریکا بود. در صورتی که این جنگ اتفاق می‌افتاد و ایران تضعیف می‌گشت، آمریکا در سیاست مهار ایران، به موفقیت رسیده بود. از سوی دیگر، آمریکا به دنبال طرح‌های مختلف در مورد خطوط لوله انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی، چنین نتیجه گرفت که نه روسیه و نه ایران، هیچ یک نباید از این امتیاز برخوردار گردند و از این رو، راه افغانستان - پاکستان می‌توانست برای عبور خطوط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی، مورد استفاده قرار گیرد (همان).

شاید بتوان فرصت‌هایی که حمله آمریکا به افغانستان و شکست دولت طالبان برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران به ارمغان داشته را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. شکست و سقوط دولت رادیکال طالبان که اصلی‌ترین رقیب ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران، در منطقه بوده و می‌توانست موقعیت ایران را در جهان اسلام، به شدت تضعیف نماید.

۲. شکل‌گیری یک دولت در افغانستان که حتی با حداقل میزان پایبندی به حقوق بین‌الملل، می‌تواند موجب قاعده‌مند شدن روابط ایران و افغانستان شود که به رسمیت شناختن حق استفاده ایران از آب رودخانه هیرمند که توسط سدهای ساخته شده در زمان طالبان نادیده گرفته شده بود، یکی از نتایج این امر می‌باشد.
۳. فشار آمریکا به پاکستان جهت کنترل گروه‌های بنیادگرا که اغلب مخالف شیعیان و ایران هستند و وهابیت و سلفی‌گری را تبلیغ می‌کنند؛ این امر به کاهش نفوذ بیشتر پاکستان در افغانستان انجامیده و به منزله شکل‌گیری یک توازن قدرت در شرق ایران، آن هم در راستای منافع جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.
۴. کاهش و کنترل میزان کشت مواد مخدر در افغانستان که معضل امنیتی مهمی برای ایران می‌باشد.
۵. کاهش نفوذ کشورهای بیگانه منطقه از جمله عربستان و امارات متحده عربی در همسایه شرقی ایران.
۶. کاهش فشار بر شیعیان افغانستان به واسطه شکل‌گیری یک دولت موقت و امن شدن مرزهای شرقی ایران و کاسته شدن از میزان غارتگری و تهاجم در مناطق مرزی.
۷. بازگشت مهاجران افغانی به کشورشان و کاسته شدن از هزینه‌های تحمیلی بر ایران در این رابطه.
۸. افزایش فرصت حضور اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و کمک به اقتصاد ایران و تقویت بخش خصوصی.
۹. قدرت‌گیری و نفوذ تاجیک‌ها در دولت افغانستان که به تداوم فرهنگ حوزه تمدن ایرانی در منطقه، کمک خواهد کرد.

۱۰. بازگشت نخبگان افغانی که در ایران، سکونت و تحصیل دارند که می‌توانند در نظام سیاسی آینده افغانستان، به مثابه یک لابی مهم، برای ایران عمل کنند (قهرومانی‌پور، بی‌تا، ص ۳۷-۳۸).

در نهایت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حمایت‌های دشمنان ایران از گروه طالبان در افغانستان که با انگیزه‌های گوناگون از جمله رویارویی با جمهوری اسلامی و ایجاد جبهه‌ای در شرق ایران شکل گرفته بود، با شکست طالبان، بی‌نتیجه ماند و بدین‌سان، سقوط حکومت رادیکال و افراطی طالبان، پیروزی استراتژیک و ایدئولوژیک را برای ایران، به ارمغان آورد.

۱-۳. سقوط دولت صدام و حزب بعث در عراق:

هنوز مدتی از اشغال افغانستان نگذشته بود که آمریکا با این باور که عراق، تهدیدی برای صلح جهانی است و این تهدید، از پیشینه تجاوزات صدام و تلاش وی برای دستیابی به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی و پشتیبانی‌اش از گروه‌های تروریستی مانند القاعده برمی‌خیزد، به عراق حمله کرده و سرانجام در ۹ آوریل، بغداد سقوط کرد و صدام نیز در ۱۳ دسامبر، دستگیر شد.

آمریکا در ابتدا تصور می‌کرد با سرنگونی صدام و روی کار آمدن دیکتاتوری جدید و قابل اعتماد در عراق، می‌تواند در راستای سیاست مهار ایران، جمهوری اسلامی و افکار انقلاب اسلامی را مهار کند. اما امروزه خود اعتراف دارد که علاوه بر طالبان در شرق ایران، یکی از دشمنان دیرینه غرب آن، یعنی صدام را ساقط کرده و زمینه قدرت‌نمایی ایران را علاوه بر افغانستان، در عراق نیز فراهم نموده و اگر آمریکا نمی‌تواند در عراق پیروز شود، مانع اصلی، نفوذ و دخالت ایران است.

توجه به این نکته ضروری است که صدام همواره نگاه دشمنانه‌ای به ایران و ایرانیان داشته و آنان را مجوس می‌خواند. ماجراجویی‌های صدام بر ضد ایران، حتی پیش از انقلاب اسلامی نیز وجود داشته است. او پس از انقلاب ایران، جنگی تمام عیار را به مدت هشت سال، به جمهوری اسلامی تحمیل کرد. از سوی دیگر، عراق زیر سلطه صدام، افزون بر یک دشمن استراتژیک، یک دشمن ایدئولوژیک نیز به شمار می‌آمد و کنار رفتن ایدئولوژی سکولار بعثی، پیروزی ایدئولوژیک دیگری برای ایران بود (شجاع، ۱۳۸۶، ص ۳۴) و شاید بتوان مهم‌ترین دستاورد حمله آمریکا به عراق برای ایران که فرصت‌های مناسبی را برای جمهوری اسلامی فراهم نمود، سرنگونی دولت بعثی عراق، به رهبری صدام دانست.

مطلب مهم دیگر آنکه شیعیان عراق، بزرگ‌ترین قربانیان حکومت کمابیش سی ساله صدام بودند. او در دوران حکومت اقتدارگرانه خود، حدود سه میلیون تن از شیعیان عراق را کشت. سرنگونی صدام، بستری را فراهم نمود تا شیعیان منطقه که برای مدت‌ها از سوی فرمانروایان اقتدارگرای سنی، کنار گذاشته شده و سهمی از حاکمیت کشور خود نداشتند، به صحنه سیاسی، کشیده شوند (همان).

مطلب دیگری که پس از سرنگونی صدام حایز اهمیت است، مسئله انتخابات در عراق و حضور شیعیان در آن می‌باشد. در عراق پس از اشغال، هرچند ایالات متحده گرایش به برگزاری انتخابات نداشت، ولی شیعیان، تظاهرات گسترده‌ای را تدارک دیده و ائتلاف «عراق یکپارچه» به رهبری عبدالعزیز حکیم، از علمای شیعی، در ژانویه ۲۰۰۵م، در انتخابات مجمع ملی عراق، توانست بیش از ۴۸ درصد آراء را از آن خود کرده و ۱۴۰ کرسی از ۲۵۷ کرسی مجمع را به دست آورد. همچنین این ائتلاف، در انتخابات مجلس قانون‌گذاری، در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵م، بیشترین آراء را به دست آورد و ابراهیم جعفری، از اعضای این ائتلاف، مأمور تشکیل کابینه شد و بدین‌سان، نخستین دولت شیعی عرب، در عراق شکل گرفت (همان، ص ۳۵).

در نگاهی کلی، مهم‌ترین فرصت‌هایی که حمله به عراق و سرنگونی صدام برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و منافع ملی آن، ایجاد نموده است، به صورت خلاصه، عبارتند از:

۱. تغییر ساختار حاکمیت عراق از یک ساختار متمرکز نظامی بر مبنای ایدئولوژی بعثی به ساختاری غیر متمرکز مردم‌سالار بر مبنای ایدئولوژی اسلامی (برنابلداجی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۴).

۲. از فرصت‌های جدیدی که با توسعه قدرت شیعیان در ساختار سیاسی عراق ایجاد شده است، در رابطه با مسأله گروه‌های معارض ایرانی مستقر در داخل عراق، از جمله حزب دموکرات، کومله و به ویژه حضور سازمان مجاهدین خلق در آن کشور است؛ بنابراین، جمهوری اسلامی ایران در آینده می‌تواند موضوع گروه‌های مزبور را در دستور کار مذاکرات دوجانبه قرار دهد. ضمن آنکه به نظر می‌رسد این موضوع، دست کم در کوتاه مدت و حتی میان مدت، رابطه مستقیمی با روند تفاهم یا تعارض جمهوری اسلامی ایران با آمریکا داشته و ایالات متحده بسته به مناسباتش با ایران، همچنان می‌تواند از این گروه به عنوان ابزار فشار علیه جمهوری اسلامی ایران، استفاده نماید.

۳. تحولات عراق نشان داد که بر خلاف تصور آمریکایی‌ها، قدرت ایران در تحولات داخلی عراق، به مراتب بیشتر از آن چیزی است که آمریکایی‌ها تصور می‌کردند. بنابراین فرصتی برای ایران به وجود آمد تا با استفاده از شرایط داخلی عراق، به مهره‌چینی در این کشور پرداخته و با شناسایی نیروهای همگرا، آن‌ها را وارد نظام سیاسی نوین عراق کند. شکی نیست این کار باید بسیار دقیق و محتاطانه باشد. در این زمینه، با توجه به تجارب موجود، بر ضرورت و اهمیت هماهنگی بیشتر بین مبادی کارگزار در امور عراق تأکید می‌شود؛ نگاهی به کم و کیف استناداران عراق به خصوص در استان‌های شیعه‌نشین، مؤید این گزاره است (همان).

در نهایت می‌توان به این نکته اشاره کرد که با سرنگونی حزب بعث و خارج شدن عراق از طیف کشورهای دشمن جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌ها و بسترهای همکاری دو و چند جانبه در سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله: اوپک، سازمان کنفرانس اسلامی و...، بیش از پیش برای ایران مهیا گردید که این امر، تأثیر بسزایی در ارتقای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و تأمین منافع ملی آن دارد.

۲. طرح خاورمیانه بزرگ و فرصت‌ها

از دیگر تحولاتی که تأثیر مستقیمی بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران داشته و در کنار ایجاد چالش‌های داخلی و خارجی برای محیط امنیتی ایران، فرصت‌های متعددی را نیز برای آن فراهم ساخته است، «طرح خاورمیانه بزرگ» می‌باشد.

از آنجا که پس از جنگ افغانستان و عراق، مسئله تروریسم و افکار ضد غربی، نه تنها حل نشده، بلکه ابعاد گسترده‌تری یافت و با توجه به اینکه افکار رادیکال ضد آمریکایی در میان لایه‌های گوناگون دیگر جوامع اسلامی نیز وجود داشت، برای مبارزه با اندیشه‌ها و گرایش‌های ضد غربی در آن سرزمین‌ها، می‌بایست چاره‌ای اندیشه می‌شد که در مورد همه کشورهای مسلمان، کارساز افتد و لذا دستگاه سیاست خارجی آمریکا با اعلام اینکه امنیت، نیاز همه انسان‌ها در جای‌جای جهان است، همه سرزمین‌های اسلامی از مراکش در شمال آفریقا تا بنگلادش در جنوب آسیا را «خاورمیانه بزرگ» خواند. استدلال سیاستمداران آمریکایی برای ارائه این طرح، بر گزارش سازمان توسعه انسانی در جهان عرب (AHDR) استوار بود که در آن گفته شده بود:

۱. تولید ناخالص داخلی (GDP) ۲۲ کشور عربی، بر سرهم، به نیمی از تولید داخلی اسپانیا هم نمی‌رسد؛

۲. نزدیک به ۴۰ درصد اعراب بی‌سوادند که دو سوم آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند؛
 ۳. تا ۲۰۱۰م پنجاه میلیون تن در سرزمین‌های عربی وارد بازار کار می‌شوند و این شمار تا ۲۰۲۰ به یکصد میلیون تن می‌رسد. پس هر سال باید بیش از ۶ میلیون شغل برای آن‌ها ایجاد شود؛
 ۴. اگر نرخ بیکاری به همین صورت باقی بماند، شمار بیکاران تا ۲۰۱۰م به ۲۵ میلیون تن خواهد رسید؛
 ۵. درآمد یک سوم ملت‌های عرب، کمتر از ۲ دلار در روز و از استاندارد جهانی، بسیار دور است؛
 ۶. تنها ۱/۶ درصد از جمعیت کشورهای عربی به اینترنت دسترسی دارند؛
 ۷. زنان تنها ۳/۵ درصد از کرسی‌های پارلمان در کشورهای عربی را در اختیار دارند؛
 ۸. ۵۱ درصد اعراب جوان خواستار کوچیدن به کشورهای دیگر هستند و برای آنان، کشورهای اروپایی جذابیت بیشتری دارد (ساجدی، ۱۳۸۶، ص ۳۸).
- طراحان خاورمیانه بزرگ بر آن بودند که ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه برای سده‌ها زیر فرمان نظام پادشاهی با گرایش‌های قبیله‌ای، عشیره‌ای و مذهبی بوده و رهبران کشورهای خاورمیانه از این گرایش‌ها بعنوان منطق سیاست و کشورداری برای بقای خود و دوام حکومت‌شان، بهره گرفته‌اند؛ این گونه سیاست‌های حکومتی سبب شده است که منافع فردی یا دست بالا منافع یک گروه خاص، برتر از منافع جامعه یا کشور شمرده شده و مشارکت دیگر لایه‌های جامعه در ساختار سیاسی این حکومت‌ها، ناممکن و یا بسیار اندک و محدود گردد. همچنین به سبب نبود نهادهای دموکراتیک و نبود مشارکت مردمی، رقابت‌های سیاسی سازنده نیز وجود نداشته و اندک رقابتی هم که صورت می‌گیرد، بیشتر در درون گروه حاکم و

تنها برای به دست گرفتن قدرت است. علاوه بر این، نبود دموکراسی و عدم مشارکت مردمی، سبب شده است که به مشروعیت این گونه حکومت‌ها در درون و بیرون مرزها، به دیده تردید نگریسته شود (همان، ص ۴۰).

با بررسی عوامل پدید آورنده رویدادهای یازدهم سپتامبر، تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا، به این نتیجه رسیدند که شرایط و ساختار سیاسی - اقتصادی کشورهای خاورمیانه، از عوامل مهم رشد تروریسم در خاورمیانه است؛ زیرا ساختارهای غیر دموکراتیک و اقتصاد ناکارآمد، همراه با فساد گسترده، سبب شده است که ملت‌های منطقه، نه تنها از رسیدن به حقوق خود باز مانند، بلکه سرخورده شوند. این تحلیلگران با بررسی و تأیید این پدیده‌ها گفتند که بیشتر جوامع خاورمیانه، با رژیم‌های غیردموکراتیک اداره می‌شوند و زیر فشار سنگین قرار دارند. نبودن امکان اعتراض و ابراز مخالفت با دولت‌های اقتدارگرا از راه‌های دموکراتیک و رسمی، زمینه پا گرفتن گروه‌های مخالف زیرزمینی را فراهم آورده است. برخی از این گروه‌ها که با سیستم‌های حکومتی خود و حامیان آن‌ها سخت مخالفند، دست به سلاح برده و فضایی ناامن در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان پدید آورده‌اند (همان، ص ۴۱).

سرانجام دستگاه سیاست خارجی آمریکا، به این نتیجه رسید که چون دولت‌های غربی و غیر غربی توان از میان بردن گروه‌های ناراضی و رادیکال را نداشته و جلوگیری از اقدامات تروریستی آن‌ها نیز همیشه امکان‌پذیر نیست، پس باید ریشه تروریسم در مناطقی که وجود دارد و یا احتمال پدید آمدن در آن بسیار است، خشکانده شود و این کار تنها از راه دگرگونی‌ها و اصلاح رژیم‌های سیاسی و فرم‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای اسلامی در خاورمیانه بزرگ امکان‌پذیر است. بدین سان، طرح «خاورمیانه بزرگ» در نشست سران هشت کشور صنعتی جهان در ۲۰۰۴م، از سوی جرج دبلیو بوش اعلام گردید. اما این طرح، پس از

اندک زمانی، با واکنش و چالش‌های بسیاری از سوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی روبرو شد.

این طرح، به گونه نسبی و ایجابی، بر محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، تأثیرگذار است؛ زیرا از یک طرف، با ایجاد چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌های داخلی و خارجی، کلیه ابعاد امنیت ملی ایران را به مخاطره انداخته و تهدید می‌کند (که بحث پیرامون آن، از دایره بحث این مقاله خارج است) و از سوی دیگر، فرصت‌های امنیتی مناسبی را برای ایران فراهم می‌سازد. بخشی از این فرصت‌ها، معلول ویژگی‌ها و خصوصیات ملی جمهوری اسلامی ایران بوده و برخی نیز، محصول ساختار و تحولات منطقه‌ای است و لذا می‌توان فرصت‌های ایجاد شده توسط این طرح را در دو بخش ملی و منطقه‌ای، بررسی نمود:

۲-۱. فرصت‌های ملی

طرح خاورمیانه بزرگ، دارای سه محور توسعه سیاسی، اقتصادی و علمی - فرهنگی است و ایران در این سه محور، دارای ظرفیت‌ها و توانایی‌های بالقوه و بالفعل بسیاری است که با تکیه بر آن‌ها می‌تواند چالش‌های امنیتی خود را مدیریت نماید. این ظرفیت‌ها عبارتند از اینکه:

۱. در زمینه اصلاحات سیاسی و دموکراتیک، با غلبه گفتمان دموکراسی و مردم‌سالاری، فرصت بی‌نظیری برای ایران فراهم خواهد آمد تا از مهم‌ترین مزیت نسبی و عنصر قدرت ملی خود، یعنی مردم‌سالاری دینی در جهت تأمین امنیت ملی، با استفاده از شیوه‌های زیر سود ببرد:

- نخست، ایران فرصت می‌یابد با به‌کارگیری تجربه و سابقه مردم‌سالاری خود و تقویت و تحکیم آن، از این ابزار مهم برای بازدارندگی تهدیدات امنیتی مختلف، استفاده کند. زیرا

توسعه دموکراسی در کشور، آمریکا را از اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات نظامی و غیرنظامی علیه آن به بهانه حمایت از دموکراسی و آزادی، بازمی‌دارد.

- دوم اینکه از طریق اقناع افکار عمومی بین‌المللی و دیپلماسی فعال اقناعی، می‌توان ایران را غیرامنیتی ساخت. در این صورت، الگوی مناسبات از حالت تقابلی و ستیزش، به تعاملی و همکاری تبدیل خواهد شد.

۲. در عرصه اقتصادی نیز ایران از فرصت‌ها و قابلیت‌های منحصر به فردی برخوردار است که طرح خاورمیانه بزرگ، می‌تواند به بالفعل شدن و استفاده بهینه از آن‌ها کمک کند، بدین صورت که:

- اولاً ایران را به اجرای سیاست اصلاحات اقتصادی مبنی بر بین‌المللی و رقابتی کردن اقتصاد ملی و کاهش نقش دولت در آن، به منظور تسریع در توسعه اقتصادی، سوق دهد.

- دوماً، طرح عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی را تسهیل و امکان امضای موافقت‌نامه‌های تجاری دو جانبه و چند جانبه را برای کشور، فراهم سازد.

- سوماً، با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی، صنعتی و تکنولوژیکی و موقعیت ژئواکونومیک ایران، در صورت اجرای طرح و ایجاد منطقه تجارت آزاد خاورمیانه، دسترسی کشور به بازارهای جدید افزایش یافته و به تبع آن، توسعه صادرات نیز شتاب بیشتری می‌گیرد.

۳. در حوزه فرهنگی نیز جمهوری اسلامی ایران، مزیت‌ها و مؤلفه‌های قدرت ملی زیادی دارد و این طرح، فرصت مناسبی را برای بهره‌گیری فعال و مثبت از آن‌ها ایجاد می‌کند که عبارتند از:

- اول، فرهنگ و تمدن، تاریخ و مذهب مشترک و همچنین پیوستگی‌های قومی، سرمایه و میراث عظیمی است که در کنار توسعه سیاسی و اقتصادی، موجب شکل‌گیری و تقویت

هویت ملی و وحدت ملی می‌شود. به‌ویژه هنگام بروز چالش و تهدیدات خارجی، زمینه تحکیم و تثبیت هویت و یکپارچگی ملی، بیشتر می‌شود. علاوه بر این، وحدت و یکپارچگی ملی، نقش بسیار مهمی در ایجاد مشروعیت سیاسی دولت نیز ایفا می‌کند.

- دوم، با توجه به پیشنهاد طرح «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و ائتلاف برای صلح از سوی ایران در رواج فرهنگ صلح‌طلبی در منطقه، جایگاه و قدرت دیپلماتیک کشور در منطقه و جهان، افزایش می‌یابد.

- سوم، حاکمیت ارزش‌های دموکراتیک در خاورمیانه، امنیت جامعه و مردم را در قالب رعایت حقوق افراد و اقلیت‌ها و تأمین آزادی آن‌ها از سوی دولت، ارتقا می‌بخشد (دهقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۹۴).

۲-۲. فرصت‌های منطقه‌ای

این طرح، همچنین زمینه و بستر منطقه‌ای مناسبی برای تأمین و تقویت پایه‌ها و عناصر امنیت ملی ایران، ایجاد خواهد نمود که بدان اشاره می‌شود:

۱. اولین فرصت امنیتی منطقه‌ای ناشی از گسترش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه، صلح‌آمیزتر و امن‌تر شدن محیط امنیت خارجی ایران و به تبع آن، افزایش امنیت نظامی آن است. زیرا امنیت ملی ایران، همواره از سوی رژیم‌های غیردموکراتیک و دیکتاتوری همسایه، تهدید شده است.

۲. غیر امنیتی شدن جمهوری اسلامی به عنوان تهدید امنیتی علیه کشورهای منطقه، به ویژه امیرنشین‌های جنوبی خلیج فارس؛ چون با ظهور تهدیدات مشترک سیاسی - امنیتی ناشی از این طرح، زمینه برای غیرامنیتی شدن آن فراهم می‌شود.

۳. توسعه اقتصادی و تجارت آزاد در منطقه، فرآیند همگرایی اقتصادی و ایجاد نهادها و سازمان‌های اقتصادی- تجاری منطقه‌ای را تسریع و تسهیل می‌نماید (همان، ص ۴۹۵).

علاوه بر این موارد، این طرح که می‌تواند توسعه اقتصادی منطقه و وابستگی متقابل اقتصادی کشورها را به دنبال داشته باشد، می‌تواند الگوی تعاملات را به سوی صلح‌جویی و همکاری سوق دهد. همچنین، گسترش ارزش‌های دموکراتیک مشترک در جوامع خاورمیانه، می‌تواند به تسهیل و تقویت همگرایی اقتصادی و سیاسی کمک کند که این امر خود ضریب امنیتی کشورها، از جمله ایران را افزایش می‌دهد.

۳. بیداری اسلامی و تحول در ساختارهای حکومتی منطقه

حادثه دیگری که فرصت‌های جدیدی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم نموده است، مسئله انقلاب‌های عربی و تغییر در ساختار حکومت‌های منطقه به دلیل این انقلابات می‌باشد. امواج انقلاب‌های عربی و بیداری اسلامی که خاورمیانه را دربر گرفته، این منطقه استراتژیک را در معرض تحولات عظیمی قرار داده است که بی‌شک، متضمن استقرار نظامی نوین در آینده منطقه خواهد شد. دامنه تغییراتی که در نظام سیاسی برخی کشورهای عربی اتفاق افتاد یا در آستانه وقوع است، به داخل مرزهای این کشورها محدود نشده و جایگاه و نفوذ سایر کشورهای منطقه نیز از این تغییرات، متأثر خواهد بود. این تغییرات گسترده، نظم منطقه‌ای و توازن قوای موجود را برهم زده و زمینه بروز فرصت‌هایی را برای دیگر کشورها، ایجاد می‌کند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران، به لحاظ نقشی که در رهبری معنوی این جنبش‌ها دارد و نیز قدرت بالقوه و بالفعل آن در منطقه خاورمیانه، از موقعیت ویژه و حساسی برخوردار بوده و این تحولات، فرصت‌های مناسبی را برای آن، ایجاد خواهد نمود.

این انقلابات، افزون بر این که بر حساسیت کشورهای منطقه از نقش آفرینی جمهوری اسلامی ایران در این تحولات افزوده، نقش و نفوذ منطقه‌ای ایران را نیز افزایش داده است. افزایش نقش ایران، بیش از هر چیز، به دو مؤلفه قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران شامل عامل ژئوپولیتیک و عنصر شیعی و همچنین به نوع موضوعات امنیت بین‌الملل برمی‌گردد که ایران در حل و فصل آن‌ها، نقش حیاتی داشته است.

توجه به این نکته ضروری است که منطقه خاورمیانه به‌ویژه خاورمیانه عربی، اهمیت فوق‌العاده‌ای در توازن معادلات بین‌المللی داشته و همواره قدرت‌های بین‌المللی و استعمارگران تلاش کرده‌اند تا در این منطقه، حضور داشته باشند. عدم موفقیت غرب به رهبری آمریکا در کنترل و هدایت بحران‌های این منطقه، نوعی خلاء عقیدتی و استراتژیک، به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در آن به وجود آورده و باعث شده است مسلمانانی که از سوی رژیم‌های وابسته به غرب و دیکتاتور سرکوب می‌شوند، به این باور دست یابند که غرب به رهبری آمریکا، حامی رژیم‌های دیکتاتور منطقه است (مرجانی‌نژاد، ۱۳۹۰، ص ۶۳).

آنچه حایز اهمیت می‌باشد، آن است که آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان اروپایی‌شان، نسبت به تحولات منطقه و جوانب آن، از جمله قدرت‌یابی اسلام‌گرایان و به‌ویژه شیعیان در منطقه، ابراز نگرانی کرده و ثبات حکومت‌های محافظه‌کار عرب، از اهمیت استراتژیکی برای آن‌ها برخوردار است.

این تحولات، به لحاظ پیروی از شعارهای انقلاب اسلامی، بر محور حمایت از جنبش‌های مردمی، مبارزه با نقش بیگانگان در منطقه و تحقق وحدت اسلامی، دارای اهمیت ویژه‌ای است و برای جمهوری اسلامی، به عنوان کشور اسلامی و عنصر تأثیرگذار در منطقه، فرصت‌های مناسبی را فراهم آورده که در صورت استفاده صحیح از آن‌ها، می‌تواند علاوه بر افزایش امنیت خود، نفوذ خود را نیز گسترش داده و تعمیق بخشد.

بر اساس واقعیات حاکم بر تحولات مطرح در منطقه، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به عنوان یکی از کشورهای متأثر از این تحولات و تأثیرگذار بر آنها، به دنبال ایجاد فرصت‌های جدید و بهره‌گیری مناسب از این فرصت‌ها باشد. از منظر ایران، تحولات امروز خاورمیانه و شمال آفریقا، ادامه روندی است که حدود یک قرن پیش در ایران آغاز شده و ۳۳ سال پیش، با پیروزی انقلاب اسلامی، به ثمر رسیده است (قربانی و کارآزما، ۱۳۹۱، ص ۸۱).

شاید بتوان برخی از اهداف و فرصت‌های جمهوری اسلامی ایران در تحولات اخیر منطقه را در سه عنوان کلی زیر، خلاصه نمود:

۱. افزایش نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و پیوستن هم‌پیمانان جدید به آن؛ با توجه به گرایش ملت‌های معترض منطقه به ایران و رجوع آنان به ارزش‌های اسلامی که همان آرمان‌های ایران در انقلاب اسلامی است، پیش‌بینی می‌شود دولت‌های جدیدی که در اثر انقلاب‌های مردمی تشکیل خواهند شد، به طور طبیعی به برقراری ارتباط مطلوب‌تر با ایران گرایش خواهند داشت (همان).

توجه به این نکته نیز ضروری است که ایران نیازی ندارد که حکومت‌های ایجاد شده در منطقه، دقیقاً مشابه جمهوری اسلامی بوده و مدل آن را در کشور خود پیاده کنند، بلکه صرف حل شدن برخی از مشکلات قدیمی با بعضی کشورهای منطقه، برای آن کافی است؛ ضمن اینکه این تحولات، بستر مناسبی را برای داشتن متحدین جدید، فراروی جمهوری اسلامی ایران، قرار خواهد داد. حتی با فرض تحقق نیافتن این پیش‌بینی، ایران دست کم در کوتاه مدت از مزاحمت‌ها و خصومت‌های برخی از رقبای بالفعل خود، خلاصی خواهد یافت.

۲. گسترش نفوذ ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران در کشورهای منطقه؛ ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران، بر اساس آموزه‌های دینی و اسلامی شکل گرفته و قدرت یافتن

اسلام‌گرایان و مخصوصاً شیعیان در کشورهای منطقه، در بسط و گسترش ایدئولوژی انقلاب اسلامی و در نتیجه، گسترش نفوذ ایدئولوژیک ایران در کشورهای منطقه، تأثیر بسزایی خواهد داشت (همان، ص ۸۲).

۳. حمایت از ملت‌های مظلوم منطقه: جمهوری اسلامی ایران، بر اساس بند ۱۶ اصل قانون اساسی خود، «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعان جهان» را معیار سیاست خارجی خود اعلام کرده است و بر این اساس، خود را متعهد به حمایت از ملت‌های مظلوم منطقه می‌داند (همان).

۴. بحران در کشورهای مخالف و متعاقباً روی کار آمدن رژیم‌های حداقل نه هم‌سو با ایران، بلکه هم‌سو با افکار عمومی در این کشورها از جمله در تونس، مصر، یمن و حداکثر روی کار آمدن رژیمی هم‌سو با ایران در بحرین.

۵. سرنگونی رژیم‌هایی که رویکردی استبدادی و ضد اسلامی داشتند.

۶. با توجه به وابسته بودن دولت‌های عربی به غرب، حرکت به سوی حکومت‌های دموکراتیک در جهان عرب، در بسیاری از موارد به قدرت یافتن شیعیان و فضای مانور بیشتر برای جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه خواهد انجامید (جمالی و شفیع‌پور، ۱۳۹۲، ص ۱۵۲).

۴. تقویت محور مقاومت در منطقه

شاید یکی از مهم‌ترین فرصت‌هایی که تحولات اخیر برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران فراهم آورده است، تقویت محور مقاومت در منطقه باشد. در فضای جدیدی که بعد از تحولات اخیر بر کشورهای خاورمیانه سایه افکنده است، ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد خود در این منطقه، در یکی از حساس‌ترین دوران تاریخی خود به

سر می‌برد. این دگرگونی‌ها، فرصت‌های منحصر به فردی را برای محیط امنیتی ایران فراهم آورده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، علاوه بر تحول در ساختارهای حکومتی کشورهای منطقه و تقویت روابط دیپلماتیک ایران، تقویت محور مقاومت علیه رژیم صهیونیستی در منطقه می‌باشد. می‌توان تأثیر تحولات اخیر بر قضیه فلسطین و مقاومت علیه رژیم صهیونیستی را در دو سطح منطقه‌ای و داخلی (فلسطین)، به شرح زیر بررسی کرد:

۴-۱. سطح منطقه‌ای

تحولات اخیر خاورمیانه و به‌ویژه بروز انقلابات در کشورهای عربی، حاکی از موج بیداری جهان اسلام و تحول در آگاهی جمعی مسلمانان منطقه بوده که به مخالفت با رژیم‌های دست‌نشانده و مستبد حاکم بر این کشورها تا مرز سقوط و تغییر رژیم آن‌ها، انجامیده است. از نظر کارشناسان عرب، این قیام‌ها و انقلابات، حافظه تاریخی و وضعیت روانی مردم عرب را که پس از شکست‌های پی‌درپی از اسرائیل، مخصوصاً شکست ۱۹۶۷م، دچار سرخوردگی و یأس شدید شده بود، متحول کرد؛ هرچند که جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله علیه اسرائیل و مقاومت غزه علیه فشارهای رژیم صهیونیستی، در بهبود اثرات این شکست‌ها، نقش بسزایی داشت، ولی به اعتقاد بسیاری (گودزی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۶)، عامل مؤثر در فراموشی آن، خودباوری و قیام‌های مردم عرب بوده است.

اگر چه محور این انقلاب‌ها، مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی نبود، ولی احساسات ضد اسرائیلی، یکی از انگیزه‌های اصلی و محور اتحاد در این قیام‌ها، به‌ویژه در مصر، به شمار می‌رود. با سقوط رژیم حسنی مبارک و بن‌علی، که متحدان اسرائیل در منطقه بودند، عملاً محور سازش، متزلزل شده و موج بی‌اعتمادی به آمریکا، سران کشورهای خفقان زده و متحد اسرائیل را فراگرفت، به طوری که پادشاه اردن، صراحتاً بی‌اعتمادی خود به آمریکا و وحشت از

کنار گذاشتن وی توسط مقامات این کشور را بر زبان آورد که طبیعتاً چنین تغییری در محور سازش، باعث تقویت محور مقاومت در منطقه، یعنی ایران، سوریه، حزب‌الله و گروه‌های مبارز فلسطینی خواهد شد (همان، ص ۱۶۷).

مسئله مهم دیگر، این است که انقلاب‌های عربی، می‌توانند نقطه عطفی در قضیه فلسطین، محسوب شوند؛ زیرا فرصت جدیدی را برای طرح مسئله آوارگان فلسطینی و رژیم غاصب صهیونیستی مهیا می‌کنند. تا پیش از این، کشورهای عربی، در دام بازی‌های سیاسی از جمله طرح پیمان کمپ دیوید، صلح خاورمیانه، نقشه راه و... گرفتار شده بودند، اما هم‌اکنون با توجه به تغییر قواعد بازی، می‌توان چنین گفت که با پیدایش قیام‌های عربی و موج بیداری اسلامی، مسئله اعراب و اسرائیل، دوباره در حال مطرح شدن می‌باشد که با بهره‌گیری مناسب از آن، می‌توان گام‌های مهمی در اعمال فشار علیه رژیم صهیونیستی برداشت.

۴-۲. سطح داخلی (فلسطین)

هرچند هیچ یک از گروه‌های داخلی فلسطینی، از توان و ظرفیت لازم برای جلب اعتماد همه مردم فلسطین و قدرت مطلق اجتماعی، برخوردار نیستند و نمی‌توانند مردم را در جهت خواسته‌های خود، متحد و بسیج کنند، اما قیام‌های عربی، به‌ویژه قیام مردم مصر و سقوط رژیم مبارک و کنار رفتن تیم عمر سلیمان، محرکی برای آشتی ملی فلسطینی‌ها شد و باعث گردید که تماس‌های آنها تداوم یافته و به نقطه پایانی ۴ سال تفرقه و انقسام در اراضی فلسطینی نزدیک شود. اگر مردم فلسطین با الهام از این قیام‌ها، اراده جمعی خود را تقویت کرده و علی‌رغم تباین دیدگاه‌ها، بر سر استراتژی واحدی برای مقاومت به توافق برسند، می‌توانند به طور هماهنگ و یکپارچه، رژیم صهیونیستی را به چالش بزرگ بکشانند (همان، ص ۱۶۹).

در مقایسه بین این دو سطح، به اعتقاد برخی، مهم‌ترین حادثه‌ای که در تحولات اخیر روی داد، سرنگونی رژیم حسنی مبارک در مصر بود. بی‌شک این سقوط می‌تواند بزرگترین فرصت امنیتی برای محور مقاومت و به تبع آن، برای جمهوری اسلامی ایران و مهم‌ترین چالش امنیتی برای اسرائیل و در مرحله بعد، عربستان و در کل، برای محور ضد مقاومت فراهم آورد. هنگامی که حسنی مبارک در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت، اسرائیلی‌ها او را «گنج استراتژیک» خود خواندند و از آمریکا خواستند که به هر طریقی، وی را در قدرت نگاه دارند.

به این ترتیب با سرنگونی حسنی مبارک، به نظر می‌رسد موازنه قدرت در منطقه به گونه‌ای شگرف در حال تغییر است. در چنین حالتی به نظر می‌رسد که با تغییر شرایط موازنه قوا، خاورمیانه به سمتی می‌رود که جبهه مقاومت در برابر اسرائیل، موقعیت بهتری را حداقل نسبت به گذشته، پیدا می‌کند. مسلماً این شرایط به تضعیف موقعیت اسرائیل در منطقه، کمک خواهد کرد. از سوی دیگر، یکی از نگرانی‌های ژئوپلیتیکی مصر در دوران پس از حسنی مبارک، باز بودن مرز رفح می‌باشد که با عبور فلسطینی‌ها از آن، جریان مقاومت تقویت شده و ارتباط بین حماس و اخوان المسلمین، برقرار می‌شود (جمالی و شفیع پور، ۱۳۹۲، ص ۱۵۲).

از جمله عواملی که در افزایش قدرت مقاومت و نفوذ منطقه‌ای ایران به‌ویژه در برابر اسرائیل اثری برجسته داشت، انتخابات شورای قانونگذاری فلسطین در ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶م بود که در آن، «جنبش مقاومت اسلامی» - حماس - آرای چشمگیری به دست آورد و توانست ۷۴ کرسی از ۱۳۲ کرسی شورا را از آن خود کند. در این انتخابات، فلسطینیان از نقاط گوناگون فلسطین مانند باریکه غزه، ساحل غربی رود اردن و شرق تل‌آویو شرکت داشتند. تا پیش از این انتخابات، سازمان فتح بر شورای قانونگذاری فلسطین سلطه داشت ولی در پی این انتخابات، از دامنه قدرت سازمان فتح و شخص محمود عباس کاسته شد (شجاع، ۱۳۸۶، ص ۳۶).

عامل مهم دیگری که در تقویت محور مقاومت، تأثیر انکارناپذیری داشت، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با حزب‌الله لبنان بود. در ژوئیه ۲۰۰۶م، حزب‌الله در عملیاتی، دو سرباز اسرائیلی را اسیر کرد. این خبر نخست توسط ایستگاه تلویزیونی المنار اعلام شد و سپس منابع نظامی اسرائیلی، آن را تأیید کردند. در همان روز المرت نخست وزیر اسرائیل، اعضای کابینه را برای یک نشست اضطراری فراخواند و در آن نشست، حمله به لبنان برای آزادسازی دو سرباز، تصویب شد و ارتش اسرائیل، برای سرکوبی جنبش مقاومت حزب‌الله، دست به حمله‌ای گسترده از زمین، هوا و دریا زد ولی در میان شگفتی سیاستمداران و تحلیلگران مسائل خاورمیانه، نتوانست به اهداف خود برسد و پس از ۳۳ روز از آغاز جنگ، نیروهای خود را از جنوب لبنان، فراخواند. این پدیده، سبب بهبود جایگاه و اثرگذاری حزب‌الله و دبیر کل آن، سیدحسین نصرالله در لبنان و منطقه شد.

برخی معتقدند که این جنگ ۳۳ روزه، حزب‌الله و جمهوری اسلامی ایران را به پرنفوذترین قدرت‌های منطقه تبدیل کرد و شیعیان خوشنود از پیروزی را به خیابان‌های عراق، بحرین و عربستان کشاند. در این زمان بود که قدرت‌های سنی مانند اردن، مصر و عربستان، خود را غیر مؤثر و در کنار دیدند و حتی القاعده هم تنها تماشاگر قدرت گرفتن حزب‌الله بود.

نتیجه‌گیری

تحولات اخیر خاورمیانه، در کنار تهدیداتی که برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده است، فرصت‌های فراوانی را نیز به دنبال داشته که می‌تواند در ارتقای امنیت ایران، تأثیر بسزایی داشته باشد. این تحولات که پس از فروپاشی شوروی و اضمحلال نظام دو قطبی شکل گرفته و نقش مستقیم و مهمی در مناسبات و تحولات اخیر خاورمیانه داشته است، مجموعه حوادثی بود که پس از حادثه یازده سپتامبر، رخ داد؛ حوادثی که با حمله آمریکا

به افغانستان و پس از آن به عراق، آغاز گردید و با طرح «خاورمیانه بزرگ» و بیداری اسلامی ادامه پیدا کرد. هر یک از این حوادث، فرصت‌هایی را برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به وجود آورده است که عبارتند از: سقوط دولت‌ها و رژیم‌های مخالف ایران در محیط پیرامونی آن از جمله شوروی، طالبان و صدام؛ فرصت‌های ملی و منطقه‌ای به وجود آمده از طرح خاورمیانه بزرگ؛ تغییر در ساختارهای حکومتی منطقه از استبدادی به تقریباً مردمی و تقویت سطح منطقه‌ای و داخلی محور مقاومت در منطقه.

بدیهی است که در صورت هوشیاری دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و دقت در موقعیت خاص به وجود آمده و نیز توجه به این فرصت‌ها و اتخاذ رویکردهای درست و سیاست‌های صحیح در قبال هر یک از آنها، می‌توان به ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران و بهبود موقعیت استراتژیک آن در منطقه، کمک کرد.

از جمله راهکارها و سیاست‌های راهبردی پیشنهادی که با توجه به مطالب گفته شده، می‌تواند تأثیر مهم و قابل توجهی در ارتقای امنیت جمهوری اسلامی ایران داشته باشد، به ترتیب عبارتند از: تقویت ائتلاف ایران- روسیه و همکاری با کشورهای تازه تأسیس شمالی؛ تعیین اولویت‌های سیاست خارجی ایران در افغانستان و کمک به شکل‌گیری دولت مردمی قوی در آن در راستای مقابله با تروریسم و فرقه‌گرایی؛ جلوگیری از جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی بویژه در عراق؛ طرح «خاورمیانه اسلامی» در مقابل «خاورمیانه بزرگ»؛ افزایش روابط با دول عربی پس از انقلاب‌های اخیر و غیره.

البته ناگفته نماند که هر یک از این تحولات، تهدیداتی را نیز برای محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به دنبال داشته که بررسی و بحث پیرامون آن و نیز رویکرد و راهکارهای ایران به این تحولات در راستای مهار تهدیدات و استفاده از فرصت‌های به وجود آمده، طرح مباحثی مفصل‌تر را می‌طلبد که از دایره بحث این مقاله فراتر است.

فهرست منابع

۱. برزگر، کیان (۱۳۷۷)، «ایران، همسایگان شرقی و امنیت مرزهای مشترک (تغییرات نوین ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی شوروی)»، علوم سیاسی: مطالعات خاورمیانه، ش ۱۶.
۲. برنابلداجی، سیروس (۱۳۸۴)، «روابط جمهوری اسلامی ایران و عراق نوین (چالش‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها)»، علوم سیاسی: مجلس و راهبرد، ش ۴۹ و ۵۰.
۳. جمالی، جواد و ابراهیم، شفیق‌پور (۱۳۹۲) «انقلاب اسلامی و بیداری جهان اسلام: چالش‌ها و فرصت‌ها»، علوم سیاسی: مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۳۳.
۴. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۳)، «تهدیدات امنیتی منطقه‌ای ایران پس از جنگ سرد: پیامدها و پاسخ‌ها»، علوم سیاسی: سیاست خارجی، ش ۷۱.
۵. دهقانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۳)، «مطالعات ایران: طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، علوم سیاسی: مطالعات راهبردی، ش ۲۵.
۶. ساجدی، امیر (۱۳۸۶)، «خاورمیانه بزرگ: فرصت‌ها یا چالش»، علوم سیاسی: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۳۷ و ۲۳۸.
۷. سنبلی، نبی (۱۳۸۱)، «ایران و محیط امنیتی آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر»، علوم سیاسی: مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۷.
۸. شجاع، مرتضی (۱۳۸۶)، «پوش قدرت در خاورمیانه در آغاز سده بیست و یکم»، علوم سیاسی: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۳۵ - ۲۳۶.
۹. قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و جواد، کارآزما (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و دستگاه دیپلماسی ایران؛ فرصت‌ها و تهدیدها»، علوم سیاسی: مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۲۸.
۱۰. قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۸۲)، «حضور آمریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، علوم سیاسی: مطالعات منطقه‌ای، ش ۱۵.
۱۱. گودرزی، طاهره (۱۳۹۰)، «چشم‌انداز مقاومت در بهار انقلاب‌های عربی»، علوم سیاسی: مطالعات فلسطین، ش ۱۲.
۱۲. مرجانی‌نژاد، احمد (۱۳۹۰) «بیداری اسلامی و جمهوری اسلامی ایران»، علوم اجتماعی: روابط فرهنگی، ش ۱.